

قضاوت تاریخ و تشکیل دولت صهیونیستی

دکتر جمشید ثریا

چکیده

مظالم هیتلر نسبت به یهودیان در آلمان و کشورهای زیر سلطه نیروهای هیتلری در پایان جنگ جهانی دوم مظلومیت مضاعفی برای یهودیان ایجاد کرد که با استفاده از آن می توانستند در هر نقطه از جهان از حقوق و امتیازات برابر با همه ملت ها برخوردار شوند و تبعیضات و ستم های گذشته را جبران کنند ولی صهیونیست ها بدست عوامل خود در فلسطین دست به چنان اعمال و حشیانه ای زدند که خاطره آزار و مظلومیت های گذشته بتدریج از خاطره ها محو شد و حکومت غاصب صهیونیستی در فلسطین که در خون و آتش زاده شد برای بقای خود در طول پنجاه سال به چنان فجایعی دست زد که دست کمی از فجایع هیتلر و نازی ها نداشت .

در این مقاله سعی گردیده است که با کمک گرفتن از تاریخ و موارد حقوقی مسائل فلسطین مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و نشان داده شود که چگونه صهیونیست ها با کمک قدرت های بزرگ ملتی راز سرزمین آباء و اجدادی خود بیرون رانده و بجای آن دولتی اشغالگر را جانشین کردند و سپس با طرح و نقشه سعی کردند تا کلیه اقوام یهود را که در کشورهای جهان پراکنده بودند در فلسطین اشغالی اسکان دهند . همچنین در این مقاله چگونگی تشکیل حکومت صهیونیستی و نقش جامعه ملل و سپس سازمان ملل متحد در ایجاد این حکومت غاصب مورد بررسی قرار گرفته است .

طبیعی است که روند مسأله فلسطین از مسیر ملت های عرب و بطور کلی کشورهای اسلامی قابل تفکیک نیست ، چرا که صهیونیست ها و هم پیمانان آنها می کوشند استیلای خود را نه تنها بر ملت فلسطین بلکه بر کل جهان اسلام تحمیل کنند . بدیهی است که ملت فلسطین به کمک کشورهای اسلامی با همه توطئه های صهیونیستها که هدف اصلی آن منزوی ساختن آرمان فلسطین در نزد افکار عمومی کشورهای اسلامی است مقابله خواهند کرد .

تحریف فریب کارانه تاریخ

می گردد . در این راستا می توان به موضوع همیشگی اعراب و اسرائیل اشاره نمود . جمله «بر خیز تا من بنشینم» را اسرائیل دستاویز خویش قرار داد و آن را به عنوان شعار رهایی بخش قومی رنج دیده به کار برد ، اما تصرف ناروای

در دنیای پیرامون خود ، گه گاه شاهدیم که با بهره گیری از دسیسه های بین المللی ، قربانی آزردده دلی ، متجاوز و تجاوزگر قدرتمندی ، بصورت قربانی ستم دیده ای جلوه گر

ناشی از این هدف را چگونه می‌توان توجیه نمود؟
به راستی متجاوز حقیقی کیست و چرا انگشت اتهام تنها
به سوی اعراب است؟

آیا فراموش شده است که اسرائیل در سال ۱۹۴۸
تشکیل دولت داد و جهان را در برابر کار انجام شده قرار داد؟
و در سال ۱۹۴۹ قرار داد متار که جنگ را نقض کرد و قسمت
شمالی سرزمین فلسطین را تصرف نمود؟ همچنین در سال
۱۹۵۶ با همدستی شریکان جرم خویش به تجاوزی
برق آسا دست زد که دست کم یازده بار توسط شورای امنیت
به عنوان متجاوز محکوم گردید؟

با استناد به واقعیات و اسناد تاریخی این گونه درمی‌یابیم
که فلسطین همواره سرزمینی مشخصاً عربی بوده است و
قومی که در آن سکونت داشته‌اند، به یک زبان تکلم
می‌کرده‌اند و با یک فرهنگ خاص و یک سری علایق
مشترک با یکدیگر پیوند داشته‌اند. هر چند، در طول تاریخ
گروه‌ها یا دولت‌های گوناگونی، فلسطین را تصرف نمودند،
با این وجود از چهار هزار سال پیش فلسطین همچنان
ویژگی‌ها و خصایص عربی خود را حفظ نموده است.
کنعانیان که از عصر حجر در فلسطین مستقر شدند، از قبیله
سامی نژاد بودند، که مهد اصلی این قبیله، شبه جزیره
عربستان بود. این نکته بیانگر این امر است که فلسطین
زادگاه یهودیان قدیم نبوده است (حتی هنگامی که به طور
ناگهانی به این سرزمین وارد شدند). این سرزمین در دست
قوم «فیلیستین»^۱ باقی ماند و تسمیه فلسطین نیز از همین نام
است. باید این واقعیت را متذکر شد که سرزمین کنعان را که
مسکن کنعانیان و سامیان (قوم عرب) بود، قبایل عبری بیگانه
متصرف شدند، اما موجودیت آن‌ها تداوم نیافت و پس از آنکه
به دو گروه متخاصم بنی اسرائیل و یهود تقسیم شدند، در
آغاز قرن هفتم پیش از میلاد توسط مهاجمان ایرانی، مقدونی
و بابلی از میان رفتند. سپس رُم در سال ۶۴ پیش از میلاد بر
بیت المقدس تسلط یافت و نفوذ خود را بر فلسطین که در آن
هنگام، قوم آشوری، عرب و یهود در آن سکونت داشتند
گسترش داد. از سال ۱۲۰ پس از میلاد که «آدرین
امپراتور»، شورش یهودیان را فرو نشانند و آنان را از
بیت المقدس بیرون راند، می‌توان فلسطین را استانی عربی
قلمداد نمود. سرزمین عربی همین فلسطین است که پس از
تأثیر مسیحیت در قرن هشتم به اسلام گروید. از این واقعیت
چنین برداشت می‌شود که حیات سیاسی یهود در فلسطین،

تقریباً از آغاز عصر ما به پایان رسیده است و در آن دوران هم
که حیات سیاسی داشتند در مقابل موجودیت قانونی و
مشروع عرب فاقد ارزش و اعتبار بودند.

فتوحات تازیان در قرن هفتم که به تسلط لاتن و روم
انجامید و به فرمانروایی بیزانس^۲ بر فلسطین پایان داد، برای
اقوام مسیحی و یهودی، آزادی بخش بود و کلیه اقوام،
فرمانروایی عرب را با میل و رغبت پذیرفتند به ویژه قوم یهود
که پیوسته شاهد مشروعیت حاکمیت عرب بود.

دوره جنگ‌های صلیبی لشکر کشی به بیت المقدس به
علت شکنجه‌های روا شده به مردم این دیار و ویرانی‌هایی که
کلیه اقوام مسلمان، یهود و مسیحی شاهد آن بودند دورانی
مشخص و متمایز است. تنها از سال ۱۵۱۶ م. که سلطان
سلیم اول فلسطین را فتح کرد ایمنی پیروان آن ادیان تأمین
گردید و یهودیان در سایر سرزمین‌ها نیز ایمنی یافتند. اما این
امر دیری نپایید و فریدیناند سوم، پادشاه اسپانیا در آغاز قرن
هفتم فرمان خروج یهودیان و اعراب اقلیت ساکن را از اندلس
صادر نمود. بدین ترتیب یهودیان جز در مغرب عربستان و
امپراتوری عثمانی پناهگاهی نیافتند. امروزه نیز اقوام یهود
اسپانیایی سنت‌ها آداب مذهبی و حتی زبان قدیمی خود را که
زبان کاستیلان^۳ بوده است حفظ نموده‌اند این موارد در
استانبول، از میر و سایر کشورهای مدیترانه شرقی نیز
به چشم می‌خورد.

اما در اینجا یک پرسش به ذهن خطور می‌کند و آن اینکه
چرا اعراب از قرن شانزدهم به فرمانروایی عثمانی تن در
دادند؟

علت این امر این بود که حکومت عثمانی را حکومتی
می‌دانستند که به سنت اسلامی معتقد بودند و با تسلیم به این
حکومت در حقیقت، تحت سیطره اسلام زندگی می‌کردند
اما زمانی که احساسات و عواطف ملی بر آنان چیره گشت
شورش کردند و خویشتن را از قید حکومت عثمانی رها
ساختند.

اعراب در سال ۱۹۱۶ م. طی حمله‌ای، حجاز را با
موفقیت آزاد نمودند و از آنجا با قوای نظامی خود برای
تصرف «اریحا» و «دمشق» اقدام نمودند. در سال ۱۹۱۷ م.
بریتانیای کبیر از طریق مصر به فلسطین حمله نمود و با
همدستی اعراب بر آنجا مسلط گردید سپس حکومت
نظامی تشکیل داد. در این زمان ساکنان این دیار ۹۰ درصد
عرب مسلمان و مسیحی بودند.

(روزنامه‌نگار اتریشی و از مؤسسان صهیونیسم) آن را تألیف نمود و در سال ۱۸۹۶ م. منتشر کرد اشاره نمود. وی در کنگره‌ای که در سال ۱۸۹۷ م. در بال تشکیل گردید تلاش نمود تا این تفکر را القا نماید که در فلسطین کانون ملی یهود تشکیل گردد. اگر چه عده کثیری از یهودیان با این اندیشه و تفکر مخالفت می‌کردند. اما سرانجام این نظریه به وسیله کنگره تصویب گردید و سپس تبلیغاتی به منظور مهاجرت یهودیان از نقاط مختلف دنیا به فلسطین آغاز گردید که این امر میان یهودیان جهان جدایی عمیقی را بوجود آورد اما برای توجیه این پدیده دستاویزشان را حیات یک نژاد و یک ملت قرار دادند و بیان نمودند که یهودیان اعقاب عبریان قدیمند و پیوند آنها تنها یک پیوند مذهبی نیست.

این نظریه چنان شگفت آور بود که صهیونیست‌ها دریافتند که باید به یک سلسله تبلیغات وسیع دست بزنند که هم کشورهای اروپایی را وادار به قبول نظر خود کنند و هم یهودیانی را که در کشورهای متفاوت پراکنده اند متقاعد سازند. چرا که کشورهای اروپایی از اینکه آشکارا از تأسیس کانون ملی یهود در فلسطین پشتیبانی کنند تردید داشتند.

برخی از مجامع یهودی در بریتانیا و سایر کشورها با استناد به اینکه افکار صهیونیستی با اصول و آیین یهود متباین است و به موقعیت یهودیانی که در کشورهای اروپایی زندگی می‌کنند آسیب می‌رساند به مخالفت برخاستند. یهودیان آمریکایی و یهودیان فرانسه نیز با دلایلی مشابه با این جنبش مخالفت نمودند.

با وجود این صهیونیسم پیوسته می‌کوشید تا موجودیت خود را بر اصطلاح «یهودیت» استوار سازد با این هدف که این امر را بر جسته نماید که اساس دولت اسرائیل سجایا و خصایص دینی نیست بلکه بر پایه‌های سیاسی بنا شده است و با استناد به این موضوع موجودیت یک ملت یهودی را که از نظر نژاد، فرهنگ، زبان، تاریخ و آرمان‌ها اشتراکی ندارند را قابل قبول جلوه دهند. ایراداتی بر این ادعا وارد شده است. از جمله این که یهودیان همگی از یک نژاد واحد نیستند. اگر چه برخی از یهودیان متعصب چنین می‌پندارند که ریشه آنان از نژاد سامی خالص و شریف است، اما ویژگی‌های بارز انسان‌شناسی این باور را جز افسانه محض نمی‌داند. در حقیقت یهودیان نیز مانند سایر دسته‌های مذهبی از نژادهای گوناگون و متفاوتی ریشه گرفته‌اند. برای مثال می‌توان به این

با توجه به تجزیه و تحلیل این رویدادها می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- قبایل عبری مانند بسیاری از قبایل دیگر برای سکونت به فلسطین مهاجرت نمودند اما این مهاجرت ارادی و از روی اختیار نبود و فرمانروایی یهود که در آن دیار در دو هزار سال پیش پدیدار شده بود، مدت بسیار کوتاهی دوام نداشت.

۲- فلسطین، پیش از ورود عبریان، محل سکونت کنعانیان سامی نژاد بود و ریشه نژاد سامی از لحاظ جغرافیایی عربی است. فلسطین در دوره امپراتوری روم و بیزانس، نصرانی گردید، اما این عملکرد بر امور دیگر تأثیر نگذاشت در نتیجه ویژگی عربی بودن این سرزمین تحت تأثیر قرار نگرفت و پس از سقوط بیزانس (امپراتوری روم شرقی) و فتوحات اعراب در قرن هفتم عربی بودن سرزمین فلسطین که در آنجا مسلمانان، یهودیان و مسیحیان آزاد می‌زیستند، محفوظ ماند.

۳- یهودیان همچنان که فرمانروایی اعراب را گردن نهادند، حکومت عثمانی را نیز پذیرفتند. حکومت عثمانی کلیه تعهداتی را که از خلافت عثمانی ناشی می‌شد بر عهده گرفت. یهودیان تحت فرمانروایی اعراب و عثمانی، از چنان حمایتی برخوردار بودند که نه امپراتوری بیزانس آن حمایت را درباره آنان روا می‌داشت و نه سایر کشورهای اروپایی.

بنابراین آشکار است که از دو هزار سال پیش از این، همه پیوندهای قضایی-سیاسی یهودیان از فلسطین جدا شده بود. از سوی دیگر می‌دانیم که حقوق تاریخی بستگی به اعمال و اجرای فرمانروایی دارد. در نتیجه یهودیان نمی‌توانند از طریق قانونی به حقوق تاریخی متوسل شوند و گرنه قوم عرب نیز قادرند با استناد به اینکه مدّت‌های طولانی بر اسپانیا حکومت می‌کردند تصرف آن سرزمین را مدّعی شوند. اما باید در نظر داشت که اینگونه دعاوی در قواعد حقوق بین‌الملل هیچگونه جایگاهی ندارند.

از نخستین روزهایی که فلسطین از امپراتوری عثمانی جدا گردید درخواست‌های اعراب اعم از حق تعیین سرنوشت که از اصول اساسی و مهم حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌آید مطرح شد. دولت انگلستان نیز آمادگی خود را برای به رسمیت شناختن استقلال اعراب با مرزهایی که شریف حسین توصیف کرده بود، اعلام نمود. این عملکرد با مخالفت نهضت صهیونیسم مواجه گردید. در این راستا می‌توان به کتاب «دولت یهود» که تئودور هر تزل

هیچ گونه رابطه‌ای ذکر نشده است و معادله «آزار و شکنجه = ایجاد دولت» حاکی از يك بی منطقی قضایی است. حقوق بین الملل تنها اسناد و مدارك قضایی و معتبر را به منظور داورى در مورد مشروع بودن یا قانونی بودن دولت اسرائیل را می پذیرد. کارشناسان حقوق بین الملل و روابط بین الملل هرگز این نظر را نمی پذیرند که میان یهودیان رابطه سیاسی وجود داشته باشد یا اینکه قوم یهود، ملیت مشترکی داشته باشند بلکه تنها پیوند یهودیان دین است.

صهیونیست‌ها در صدد آن بودند که قومی را از محل سکونتشان برانند و خود جایگزین آنان شوند. از سوی دیگر می دانیم که حق تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یکی از مواردی است که در منشور سازمان ملل متحد ذکر شده است و این سازمان در این راستا که حرمت حقوق کلیه اقوام از این منظر (حق تعیین سرنوشت) محفوظ بماند این امر را ضروری دانسته که پیش از آنکه برای اقوامی که هنوز استقلال خویش را بدست نیاورده اند تصمیمی اتخاذ شود، به فرآیندوم یا آراء عمومی (که جنبه دموکراسی دارد) مراجعه گردد اما بدیهی است که اجرای چنین نظریه‌ای به طور مشخص به سود قومی خواهد بود که در سرزمین خویش زندگی می کنند، نه به سود قومی که تنها پیوند دینی دارند و در بیست قرن گذشته به طور اتفاقی به فلسطین وارد شدند و اینک باز هم در این اقلیم گرد آمده اند. تکیه بر این اصل حق استقلال ملت فلسطین را تأیید و امکان تشکیل دولت یهود را محکوم می نماید.

مجلس صهیونیست‌ها در سال ۱۹۵۰م قانون بازگشت را تصویب نمود. این قانون یکی از قوانین بسیار ارتجاعی جهان در مورد «ملیت» است چرا که تنها بر مصادیق نژادی و دینی تکیه داشت. با تصویب این قانون اسرائیل درهای کشورش را به سوی یهودیان جهان گشود. از همین اقدام اهداف امپریالیستی و توسعه طلبی اسرائیل آشکار می گردد زیرا تنها به یهودیان حق بازگشت داده شد.

اسرائیل پدیده مستعمراتی

اسرائیل محصول استعمار و توسعه طلبی کشورهای اروپایی در قرن نوزدهم و بیستم می باشد. تحولاتی که بر فلسطین تحمیل گردید و پیدایش دولت یهود را در پی داشت، يك واقعیت استعماری است. هر چند تصاویری که با استفاده از يك سری تبلیغات ماهرانه از زندگی در اسرائیل ساخته

نکته اشاره نمود که یهودیان زبان مشترکی ندارند و زبانی که بدان سخن می گویند زبان اجتماعی است که در آن زندگی می کنند. بنابر این هدف صهیونیست‌ها از اینکه می خواهند زبان عبری را زنده نگه دارند، منجر به این می شود که زبان بیگانه‌ای بر اجتماعی که در آن زندگی می کنند تحمیل شود. همچنین یهودیان تاریخ مشترکی نیز ندارند بلکه در طی بیست قرن اخیر کیفیت و ویژگی زندگی اقوام و ملل سرزمین‌هایی را که به نحو پراکنده‌ای در آن زندگی کرده‌اند را پذیرفته‌اند.

یهودیان جز ادواری کوتاه مدت در تاریخ به معنای واقعی کلمه دولتی تشکیل نداده‌اند. پادشاهی داوود و سلیمان در مقابل قدمت چهار هزار ساله عربی بودن فلسطین تنها ۷۶ سال تداوم داشت. اسرائیل از سال ۷۲۲ پیش از میلاد در امپراتوری آشور منحل گردید.

«هرمان اولر» خاخام بزرگ انگلستان در سال ۱۸۷۸ بیان نمود که: «یهودیان پس از غلبه رومیان بر فلسطین جامعه سیاسی تشکیل ندادند.» وی همچنین اظهار نمود که: «ما یهودیان از نظر سیاسی طرفدار کشورهای هستیم که در آن‌ها زندگی می کنیم. ما همچنان که انگلیسی، فرانسوی یا آلمانی هستیم دارای عقاید دینی مخصوص خودمان می باشیم اما با این وجود با هموطنانی که آئین دیگری دارند برای پیشرفت میهن خویش همگام هستیم.»

در کنگره یهودیان در سال ۱۸۸۵ اعلام گردید که ما یهودیان خود را يك ملت نمی دانیم بلکه فقط قومی دینی هستیم و برای بازگشت به فلسطین اصرار نمی ورزیم.

این رهبران یهود پس از پیدایش صهیونیسم با اتحاد ملّی یهود مخالف بودند که البته همگی از یهودیان غیر صهیونیست بودند.

بنابر این درمی یابیم که مبنای مفهوم «ملیت یهود» تنها نیرنگ و تزویر است و این افسانه موهوم در تاریخ دستاویزی بوده است برای پیشبرد انگیزه‌های شوم امپریالیزم.

طرفداران دولت اسرائیل گاهی به عواطف دینی متوسل شدند و زمانی دیگر احساس بشر دوستی را که ناشی از آزار و شکنجه‌های اعمال شده در مورد یهودیان بود را دستاویز قرار دادند تا مردم جهان به این باور برسند که تشکیل دولت اسرائیل بر پایه اصول مشخصی استوار است. در واقع در حقوق بین الملل میان ایجاد دولت و آزار و شکنجه یا مذهب

شده با مفهوم استعمار انطباق کامل نداشته باشد.

همانطور که قبلاً اشاره شد، هدف از جنبش صهیونیسم که نقطه آغاز آن در کتاب مشهور یهود، تألیف «تئودور هرزل» آمده است يك نهضت استعمار طلبی است. هدف اصلی مؤسس صهیونیسم ایجاد دولت یهود بود. هرزل در ابتدا، آرژانتین را به منزله پایگاه ارضی دولت آینده یهود بر شمرده اما پس از آن در زمینه ارجح بودن فلسطین دلایلی ارایه داد و در نتیجه نخستین کنگره صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ این سرزمین را برگزید. در کنگره ششم صهیونیسم در سال ۱۹۰۳ مقرر گردید که بین فلسطین و اوگاندا یکی انتخاب گردد. به همین منظور کمیسیونی تشکیل گردید تا در مورد استقرار مهاجران یهود در کشور اوگاندا (که توسط بریتانیا اداره می شد) تصمیمی اتخاذ گردد.

نتیجه این امر این بود که کمیسیون با استقرار یهودیان در اوگاندا مخالفت نمود و در کنگره هفتم طرفداران انتخاب فلسطین پیروز شدند. در این کنگره مرزهای کشور اسرائیل معین گردید، این مرزها شامل سرزمین هایی بود که امروزه به کشورهای عربی تعلق دارد، مانند جنوب لبنان و رودهای شرقی و غربی اردن. اسرائیل از همان آغاز پیدایش با کشورهای عربی همسایه برخوردهای متعددی داشت، به این امید که بتواند با تصرف آن سرزمین ها و دسترسی به راه دریایی به پیشرفت های بازرگانی نائل گردد. بر اساس شکل جغرافیایی که هرزل توصیف کرده بود «سرمايه ملی یهود» توسط کنگره صهیونیسم تشکیل شد که مؤسسان آن پیشنهاد خرید زمین در فلسطین را مطرح کردند.

علاوه بر این تصمیمی اتخاذ گردید مبنی بر تأسیس بانک مستعمراتی یهود. این بانک که يك شرکت سهامی با سرمايه دو میلیون لیره استرلینگ و مقر آن در لندن بود پول خرید زمین در فلسطین را برای یهودیان تأمین می کرد.

دولت های اروپایی در سال ۱۹۱۶ م توافق نامه ای مبنی بر تقسیم مناطق نفوذ خود در خاورمیانه را به امضارسانیدند و برای فلسطین يك اداره بین المللی را پیشنهاد کردند اما با انقلاب بلشویک در سال ۱۹۱۷ روسیه از این توافق عدول کرد.

در این زمان انگلستان اعلامیه بالفور را منتشر نمود. مفاد این اعلامیه چنین بود: «دولت بریتانیای کبیر تأسیس کانون ملی یهود را در فلسطین با نظر مساعد تأیید می نماید و برای تحقق این منظور کلیه سعی خویش را به کار خواهد برد و متذکر می شود که هیچگونه زیانی متوجه حقوق مدنی

و حقوق مذهبی اقوام غیر یهود و یا حقوق و اساسنامه سیاسی یهودیانی که در سایر کشورها اقامت دارند نخواهد شد.» اگر به دقت به مفاهیم این بیانیه توجه کنیم با جمله شگفت انگیزی مواجه می شویم و آن اینکه اعراب فلسطین به عنوان اقوام غیر یهود شناخته شده اند و اگر معنای لغوی جمله را در نظر بگیریم، درمی یابیم که فلسطین به عنوان کشور یهود تلقی شده و ساکنان غیر یهودی آن به منزله بیگانگان یا مهاجرانی که برای اقامت به این سرزمین وارد شده اند به شمار رفته اند و این درحالی است که در هنگام انتشار اعلامیه بالفور، ۹۲ درصد جمعیت فلسطین را اعراب تشکیل می دادند.

بدین ترتیب انگلستان موضع صهیونیسم را پذیرفت (البته حمایت سایر دول بزرگ را هم نمی توان نادیده گرفت) و اعلامیه بالفور که انگلستان هنوز هم پشتیبان آن است مؤید این نظر است.

نخستین کنسولگری که در بیت المقدس تأسیس گردید کنسولگری بریتانیا (۱۸۳۸ م) بود. همچنین بریتانیا به عوامل خود از جمله وزیر مختارش در ترکیه تعلیمات لازم را به منظور مهاجرت و استقرار یهودیان در فلسطین داد. بدین ترتیب انگلستان با ارائه این نقش توسط صهیونیست ها موافق بود، چرا که از نقطه نظر بریتانیا صهیونیسم ابزاری بود برای اجرای نقشه های توسعه طلبی وی.

دلایل این امر روشن است. اگر در مرکز امپراتوری عثمانی عاملی ایجاد می شد که از اتحاد مصر و سوریه جلوگیری نماید و وجود کشوری که هستی خود را مدیون بریتانیا می داند و ترجمان افکار آن کشور باشد، نقطه اتکاء اطمینان بخشی در منطقه خواهد بود. همانطور که گلدامایر در سال ۱۹۲۱ م گفته بود: «انگلستان برای مستعمره کردن فلسطین، اعراب را انتخاب نمی کند بلکه ما را انتخاب می کند.»

زمانی که سازمان ملل متحد طرح تقسیم را پذیرفت و انگلستان مصمم شد قوای نظامی خود را در سال ۱۹۴۸ از فلسطین خارج نماید برخورد و تصادم اسرائیل و اعراب اجتناب ناپذیر بود به این دلیل که کشورهای عرب طرح تقسیم را نمی پذیرفتند زیرا از برنامه های صهیونیستی که در جهت حذف حقوق اعراب ساکن فلسطین تدوین گردیده بود آگاهی داشتند.

مبنای نهضت فکری صهیونیسم از اروپا نشأت گرفت. در مرحله اول موفقیت صهیونیسم مدیون سیاست بریتانیا

سرزمین عربی و مسلمان نتیجه‌ای جز ایجاد يك مستعمره نخواهد داشت و کشوری که با روحیه نژادپرستی به وجود آید نتیجه آن تصادم اقوام ساکن در آن با یکدیگر خواهد بود. نژادپرستی ضد عربی از مشخصات برجسته قانون گذاری اسرائیل می باشد همانگونه که نژادپرستی ضد سیاهپوستان در اتحادیه آفریقای جنوبی به صورت قانونی در آمده بود.

قانون بازگشت به اسرائیل فقط یهودیان را شامل می گردید، بنابراین داشتن ملیت اسرائیلی منوط به داشتن مذهب یهود گردید و این مفهوم عملاً تبعیض را می رساند زیرا تنها یهودیان از آن سود می بردند در حالی که حقوق بین الملل خصوصی در مورد تابعیت قواعدی را پذیرفته است که این قانون با آن در تعارض آشکار واقع گشته است. و در حقوق عمومی عامل مذهب در تابعیت هیچ نقشی ندارد، حال آنکه در اسرائیل شرط حصول تابعیت مذهب می باشد. همچنین اعراب اجازه اجتماعات سیاسی را ندارند.

تعداد نمایندگان سیاسی آن‌ها در مجلس با جمعیتشان تطابق ندارد و طبق تصمیمات اتخاذ شده توسط دیوان عالی دادگستری بیت المقدس، اعراب از حقوق آزادی بیان و مطبوعات محروم می باشند. از دیگر تبعیض‌های اجرا شده توسط صهیونیست‌ها این است که پیوسته از تعداد مالکان عرب کاسته می شود و در نتیجه اقلیت عرب در راه پروتتر^۴ شدن سیر می کنند و از نیروی کار عرب در معادن و بخش صنعت و کارهای عمومی استفاده می شود که از مشاغل حقیر محسوب می گردند که می بایستی برای کسب دستمزد ناچیز محیط پر مشقت کاری را تحمل کنند و یا اینکه برای ادامه کار مجبور می شوند از محلی به محلی دیگر نقل مکان نمایند و این است سرنوشته ملتی که تحت ظلم و ستم قومی قرار می گیرد که به ناحق سرزمین او را اشغال کرده است.

اگر در مورد مدارک و اسنادی که سازمان ملل متحد برای تقسیم غیرقانونی فلسطین به آن استناد کرده است سخنی به میان نیامد، به معنای آن نیست که این سازمان حق داشته باشد تا به دلخواه خود تصمیمی اتخاذ نماید.

مسئله فلسطین از سال ۱۹۴۷ در سازمان ملل متحد مورد بررسی قرار گرفت و این سازمان طرح تقسیم فلسطین را پذیرفت.

دولت انگلستان در فوریه ۱۹۴۷ اعلام کرد که برای حل مسئله فلسطین صالح نیست و برای اداره دائمی فلسطین آمادگی ندارد و دلیل آورد که یهودیان و اعراب راه حل

(بر پایه اعلامیه بالفور) بود و در مرحله بعد موافقت دول متفق بود که قلمرو مشخص آن را معین نمودند.

اسکان یهود در فلسطین

ناسیونالیزم عرب از سال ۱۸۵۰ م در مقابل استعمار صهیونیسم ظهور کرد. اولین دسته مهاجران یهود که در فلسطین سکنی گزیدند از جانب اعراب فلسطینی نگرانی زیادی نداشتند چرا که به قدرت دولت عثمانی دلگرم بودند (که در آن زمان فلسطین را اداره می نمود). نخستین موج مهاجرت یهود را در سال ۱۹۱۷ م ذکر کرده اند.

در سال ۱۹۱۴ م. در فلسطین ۸۵۰۰۰ نفر یهودی زندگی می کردند در حالی که در جریان جنگ جهانی اول این رقم به ۵۶۰۰۰ نفر کاهش یافت. اما سیاست صهیونیسم بر این اساس بود که یهودیانی را که در اقصی نقاط جهان سکونت داشتند به فلسطین دعوت نمایند بدین ترتیب هر سال بر تعداد مهاجران یهود افزوده می شد.

اما مرحله سوم مهاجرت با ایجاد دولت اسرائیل شروع شد. در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۴ به یک میلیون و هشتصد هزار نفر رسید و بدین ترتیب برنامه و آرزوی صهیونیست‌ها جامه عمل پوشید. از دیگر برنامه صهیونیست‌ها انتقال اراضی اعراب به یهودیان بود که با برنامه ریزی مشخصی به مرحله اجرا در آمد و پیوسته سطح اراضی یهودیان افزایش یافت تا در سال ۱۹۴۱ این اراضی به ۹۲۸ کیلومتر مربع رسید و در سال ۱۹۶۱ این مقدار به ۳۲۴۰ کیلومتر مربع افزایش یافت.

صهیونیست‌ها با استفاده از مقررات نظامی مالکان عرب را طوری محدود کردند که نتوانند بدون اجازه حکومت نظامی وارد اراضی خود شوند و یا اینکه اهالی دهکده‌ها را مجبور نمودند که در دهکده‌های خود اقامت کنند و هرگونه امکان کشاورزی در زمین‌های دور دست از ایشان سلب گردید و حکومت با تصویب نامه‌ای اعراب را مجبور به معاوضه زمین‌های خود نمود که غالباً به ضررشان بود. و بر اساس قانون مصوب ۱۹۵۳ بسیاری از زمین‌های مربوط به اعراب مصادره گردید.

نژادپرستی صهیونیست‌ها در مناطق

استعماری

تشکیل يك دولت یهودی در قرن بیستم آن هم در يك

مطلوب توسط انگلستان رانمی پذیرند. به دنبال آن انگلیس درخواست کرد تا مسأله فلسطین در دستور کار دومین جلسه عادی مجمع عمومی قرار بگیرد و مجمع عمومی طبق ماده ۱۰ منشور توصیه‌های لازم را برای روش سیاسی آینده فلسطین بیان نماید. پنج کشور عرب متقابلاً پیشنهاد نمودند، دو موضوع، یکی رفع سرپرستی بریتانیا در فلسطین و نیز اعلام استقلال کشور فلسطین در جلسه فوق العاده بررسی شود. اما این کشورها نتوانستند این درخواست مهم را در دستور جلسه بگنجانند. کمیسیون سیاسی اظهارات نمایندگان یهود و نمایندگان کمیته عالی را شنید و در مجمع عمومی دهم مه ۱۹۴۷ م. درباره آن تصمیم گرفته شد.

طبق تصمیم مجمع، کمیسیونی با عنوان کمیسیون مخصوص ملل متحد در موضوع فلسطین تشکیل شد که دارای یازده عضو بود و برای تحقیق در تمامی مسائل و قضایای فلسطین اختیارات وسیعی داشت. این کمیسیون وظیفه داشت پیش از سپتامبر ۱۹۴۷ گزارشی تهیه نماید و راه‌حل‌های مربوط به مسأله فلسطین را ارائه نماید.

همزمان با این کار مجمع بنا به رأی شماره ۱۰۷ از کلیه دولت‌ها و اقوام به ویژه اهالی فلسطین درخواست نمود تا از زور و تهدید اجتناب کنند و نیز از انجام هرگونه عملی که ممکن است باعث ایجاد فضایی شود که حل سریع مسأله فلسطین را به خطر اندازد خودداری نمایند.

اعضای کمیسیون مخصوص نتوانستند به یک اتفاق نظر مشترک بر سند در نتیجه دو پیشنهاد متفاوت را به مجمع ارائه کردند، طرح اکثریت و اقلیت.

طرح اکثریت که هفت عضو کمیسیون حامی آن بودند توصیه می‌کرد که فلسطین به دو کشور عربی و یهودی تقسیم گردد که با هم رابطه‌ای اقتصادی داشته باشند و بیت المقدس نیز یک شهر بین المللی به سرپرستی سازمان ملل متحد شود.

طرح اقلیت که چهار عضو طرفدار آن بودند تأسیس دولت فدرال با مرکزیت بیت المقدس را عنوان می‌کرد.

مجمع عمومی کمیسیونی را تشکیل داد که موظف بود مسأله فلسطین را به ویژه در سه مورد مطالعه نماید: پیشنهاد انگلستان، پیشنهاد عرب درباره قطع سرپرستی و اعلام استقلال و همچنین گزارش کمیسیون مخصوص.

اما یکی از کمیسیون‌های فرعی پیشنهاد داد که مجمع عمومی قبل از هر دستور و کاری، رأی مشورتی دیوان

دادگستری بین المللی را در چند مورد قضایی جو یا شود.

در مورد چگونگی تقسیم فلسطین دو عقیده مطرح شد: (۱) آیا سازمان ملل متحد در مورد فلسطین واجد چنین صلاحیتی هست که بتواند یکی از طرح‌های اقلیت یا اکثریت کمیسیون را توصیه کند و یا سایر راه‌حلی که متضمن تقسیم سرزمین فلسطین می‌باشد و نیز سرپرستی دائمی یک شهر یا یک منطقه فلسطینی را بدون رضایت اکثریت مردم آن، پیشنهاد کند؟

(۲) آیا سازمان ملل متحد و یا هر یک از اعضا صلاحیت آن را دارند که پیشنهاد تأسیس حکومت آینده فلسطین به‌ویژه طرح تقسیم که خلاف میل و عقیده مردم فلسطین می‌باشد را بدون موافقت آن‌ها بپذیرند و آن را عملی سازند؟ در نهایت سازمان ملل طرح تقسیم فلسطین را پذیرفت که البته بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، یونان و یوگسلاوی از پذیرش این پیشنهاد خودداری نمودند. بعدها ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا اعتراف کرد که هم سازمان ملل و هم کاخ سفید تحت فشار شدید صهیونیست‌ها قرار گرفته بودند.

این موضوع که سازمان ملل متحد یک سازمان جهانی است مورد قبول همگان است ولی آیا این مقبولیت دلیل دخالت در امر فلسطین است و اینکه آیا این دخالت قانونی است؟ و آیا عمل سازمان ملل از حیث سرپرستی فلسطین ادامه کار جامعه ملل بود؟

مجمع عمومی جامعه ملل پذیرفته بود که انحلال جامعه ملل به وظایف و اعمالش در مورد سرزمین‌های تحت سرپرستی خاتمه می‌دهد.

از نظر هانس کلزن^۵: «ملل متحد از حیث سرزمین‌های تحت سرپرستی وارث حقوق جامعه ملل نیست.» در حقیقت او معتقد است که در روابط بین این دو سازمان پیوستگی قضایی ادامه نمی‌یابد زیرا مدت‌ها پیش از آنکه سازمان دوم ایجاد شود سازمان اول از بین رفته بود. اما کلزن معتقد بود «امر و کالت دولتی را در امور سرزمینی باطل نمی‌داند بلکه روش سرپرستی خود به خود جانشین روش و کالت نمی‌شود»^۶.

مجمع عمومی سازمان ملل تنها در محدوده مقررات منشور می‌تواند عمل کند. مجمع باید از نظر اساس و ماهیت و برای اعتبار و ارزش توصیه‌های سازمان اصولی را که در منشور مدون است محترم بشمارد.

فلسطین را با ایجاد توافق به دولت ثالثی تفویض می کرد و یا اینکه تحت سرپرستی خود سازمان ملل قرار می گرفت. اصولاً رأی تقسیم از اساس باطل بود زیرا با ماده ۵ و کالت مغایرت داشت. به هر حال ایجاد اسرائیل نه از حیث امر و کالت اساس قضایی داشت و نه از حیث رأی تقسیم، از این رو است که اسرائیل در این دو مورد سکوت اختیار می کند و به وقایعی که از سال ۱۹۴۸ به بعد روی داده است استناد می نماید.

دولت آمریکا در سال ۱۹۴۸ این راه حل را پیشنهاد کرد. در جلسه ۲۷۱ شورای امنیت در مارس ۱۹۴۸ نماینده اتانزونی اعلام کرد دولت متبوع وی معتقد است سرپرستی موقتی فلسطین به منظور حفظ صلح و امکان زندگی مشترک یهود و عرب برای نیل به تشکیل حکومت آینده فلسطین تحت عنایات شورای سرپرستی ملل متحد انجام گیرد.

بنابر رویه سازمان ملل متحد تعیین سرنوشته خود، عبارت از این است که اکثریت حق داشته باشند در داخل قومی که موجودیت سیاسی دارد اختیارات و اراده خود را به مرحله اجرا در آورند. به عبارت دیگر باید مرزهای ثابتی وجود داشته باشد تا تغییرات سیاسی و در نتیجه تعیین سرنوشته خود در محدوده آن مرزها امکان پذیر باشد. اما این نکته در مورد یهودیان پراکنده در جهان که با یکدیگر رابطه قضایی ندارند قابل تطبیق نبود.

ادامه وضع غیر قانونی اسرائیل - از سال ۱۹۴۸
برخی چنین استدلال می کنند که ادامه حیات اسرائیل بعد از پنجاه سال آن را از عیوب و فساد می کند که از پدیدار شدنش در صحنه بین المللی نمودار ساخته تظہیر کرده است. اما وجود اسرائیل از نظر قضایی همچنان غیر قانونی است و بطالان يك امر، هرگز کهنه نمی شود. مایه شگفتی است کسانی که به نفع اسرائیل به اصل مرور زمان متوسل می شدند و برای یهودیان پس از دو هزار سال غیبت حق بازگشت را در نظر می گیرند، اما به مفهومی متضاد این حق را برای مردم فلسطین که حدود ۵۰ سال است از سرزمین خود رانده شده اند انکار می کنند.

فن قضاء حدود داخلی را دقیقاً مشخص کرده اما در حقوق بین الملل مرور زمان با آن صراحت و دقت مشخص نشده است. کسانی که در حقوق بین الملل مرور زمان را پذیرفته اند فقط مسأله زمان را ملاک قرار نداده اند. مرور زمان که موجد حق می گردد باید اصولی داشته باشد از قبیل

رای تقسیم فلسطین علاوه بر اینکه مواد ۱۰ و ۱۴ را نقض کرد بند ۲ از ماده اول منشور که طبق آن استفاده از حقوق اقوام و ملت ها را به خودشان تخصیص داده است را نیز نقض نموده است. مجمع عمومی بر خلاف مواد ۱۰ و ۱۴ منشور رفتار نموده زیرا منشور به مجمع عمومی اختیار توصیه اتخاذ تصمیم را داده است نه اختیار اخذ تصمیم. توصیه کردن هم با پذیرفتن طرحی که به تمامیت ارضی کشور و یا به اساسنامه قضایی و سیاسی آن تجاوز کند متفاوت و مغایر می باشد.

در واقع ماده ۱۴ به مجمع عمومی فقط حق سفارش و توصیه را تفویض کرده است. همچنین مجمع عمومی هیچ اختیاری برای اجرای رأی نداشت و از طرفی هم نمی توانست طبق ماده ۱۴ تدابیر قهری اتخاذ کند در حالی که در مورد رأی تقسیم فلسطین چنین کرد.

به علاوه بنابر مقررات منشور رأی به تقسیم سرزمین های غیر مستقل موجه نیست. ایجاد کشوری جدید پیامد طبیعی روش سیاسی سرپرستی است که منشور ملل متحد آن را تأسیس کرده اما این مقررات در مورد فلسطین صدق نمی کرد. فلسطین تحت روش سرپرستی نبود بلکه تحت روش و کالت اداره می شد. مقررات منشور فقط در مورد کشور استعماری قابل اجرا است پس منطقی نخواهد بود اگر اکثریت عرب، فلسطین را به عنوان مستعمره می دانستند. به طور کلی می توان چنین نتیجه گرفت که مجمع عمومی فقط در محدوده امر و کالت می توانسته عمل کند و فلسطین هم تحت چنین روشی بوده است. اگر برای مجمع صلاحیت قایل شویم باید فقط به بررسی حل ماهوی مسأله یعنی فقط در محدوده و کالت قرار می گرفت و شرایط آن را محترم می شمرد. در این صورت اختیاراتش محدود به مقررات منشور بود. و کالت مستلزم راه حل های محدودی است و سازمان ملل می توانست وضع واقعی فلسطین را با توجه به متناسب بودن استعداد ملت برای اداره کشور تشخیص دهد و راه حل مناسبی را اختیار کند. و اگر در سال ۱۹۴۷ چنین استعدادی را برای مردم عرب فلسطین قائل بودند پاسخی که به درخواست انگلستان می دادند همانا استقلال فلسطین بود و مسأله به طور قطعی حل شده بود. اما آنچه روی داد این بود که مجمع عمومی ملت فلسطین را شایسته حکومت مستقل نمی دانست اما حداقل می بایستی دوره حل را انتخاب می کرد: یا اداره

ابتدا هر مؤمنی می‌توانست به معبد یا کلیسا برود و خدا را عبادت کند. کلیسا در طول قرن‌ها که اعراب بر این سرزمین حاکمیت داشتند دست نخورده و بی‌آسیب حفظ شده بود و این وضع خرسندی همگان را در پی داشت. در اساسنامه بیت المقدس از این شهر به عنوان سرزمینی عربی که آزادی همگان در آن محترم شمرده می‌شود ذکر گردیده بود. این امر پایدار بود تا زمانی که سازمان ملل تصمیم به تقسیم شدن فلسطین گرفت و این شهر را نیز شهری بین‌المللی اعلام نمود.

تاریخ معاصر بیت المقدس تاریخ شهری عربی است که حاکمیت قانونی آن را ریشه‌کن ساختند و در ۱۹۴۷ اساسنامه‌ای بین‌المللی بر آن تحمیل نمودند و بعدها شهر را نیز تقسیم کردند و در نهایت در سال ۱۹۶۷ ضمیمه اسرائیل گردید.

اسرائیل تحت لوای بین‌المللی کردن بیت المقدس (که تنها در مرحله نظر باقی ماند) - برای اعمال حاکمیت بر فلسطین که از اهداف اولیه‌اش بود - ابتدا قسمتی از بیت المقدس را تصرف کرد سپس با تصرف تمام شهر حاکمیت خود را گسترش داد.

بین‌المللی کردن بیت المقدس به عنوان بهترین راه حل ممکن عرضه شد و این حقیقت ابتدایی را از یاد بردند که این شهر شهری عربی است و از منظر عدالت و منطق باید به اعراب واگذار شود.

بین‌المللی کردن سرزمینی که با تجاوز و تعدی بدست آمده و قربانی تاراج شده بود هرگز حق و عدالت را قانع نساخت. بیت المقدس تقسیم شده و الحاق شده و بین‌المللی، چنین است تاریخ پر حادثه این شهر که روزگار مسرتش به پایان رسید - زمانی که شهر می‌خواست پس از سال‌های طولانی خاطرات فجایع جنگ‌های صلیبی و ظلم پادشاهای عثمانی را فراموش کند - این سرنوشت اگر چه عده‌ای را خرسند کرد اما عرب را که بیت المقدس را شهری عربی می‌دانست هرگز راضی نکرد.

بیت المقدس تقسیم شده

در طول زمان، آنگاه که بیت المقدس شهری که هزاران سال جزو سرزمین اعراب بوده است و هنوز صهیونیست‌ها آن را تصرف نکرده بودند پیروان سه آیین بزرگ یکتاپرستی برای اجرای مراسم دینی خود به آن دیار می‌رفتند. عبور آزاد به امکان مقدس آزادی ابراز عقیده برای تمام ساکنان

تصرف و آن هم بدون عنف و غیر موقتی یعنی مخفیانه و خلاف قانون و به نفع دیگری نباشد.

تصرف نباید به جبر باشد همچنین باید بدون تعارض باشد. اما آیا این موارد می‌تواند در مورد فلسطین صادق باشد؟ مسلم است که جواب منفی است پس مسأله طول زمان آنطور که انگلستان معتقد است کافی نیست. در تاریخ فلسطین و عمل بین‌المللی عناصری ایجاد شده است که قاطع مرور زمان بوده است. از همان زمان که بر مردم فلسطین اعمال زور شد يك لحظه هم در مقابل آن تسلیم نشده‌اند و پیوسته درخواست کرده‌اند به وطن خود که غصب و تصرف شده است باز گردند و این امر قاطع مرور زمان است. همچنین آرای سازمان ملل متحد بارها حق ملت فلسطین را برای بدست آوردن وطن خود تأیید کرده است و این هم مانع تحقق اصل مرور زمان می‌باشد. اسرائیل با اینکه فلسطین را اشغال کرده و پیوسته آن را توسعه داده نمی‌تواند آن سرزمین را با استناد به مرور زمان مالك شود زیرا با چنین شرایطی هیچگاه انتقال حاکمیت به نحو قانونی و معتبر فعلیت نمی‌یابد.

اصل اساسی حقوق بین‌الملل حکایت از اختیار اقوام در تعیین سرنوشت خویش می‌کند. اگر زور جانشین حقوق بشر شود لاجرم نتیجه‌ای جز این ندارد که موجودیت اسرائیل از روی ظاهر و تصنع و جهت قانونی می‌یابد.

بحث تاریخ

اساسنامه بیت المقدس

در دنیا کمتر مکانی از نظر جلب احساسات و عواطف دینی و همچنین روحانیت می‌تواند با شهر بیت المقدس برابری کند. برتری ویژه این شهر به خاطر مقدس شمرده شدن آن توسط سه دین بزرگ یکتاپرستی می‌باشد و همواره کانون عنایت مسلمانان، مسیحیان و یهودیان بوده است.

سرنوشت چنین سرزمینی آنگونه نیست که بخواهد موضوع جاه‌طلبی‌های صهیونیست‌ها شود و سپس قربانی آن گردد. موقعیت دینی این شهر وضعیتی را برایش فراهم نموده که با سرنوشت امروز آن شهری اشغال شده است ناسازگار است.

بیت المقدس مادامی که به جهان عرب تعلق داشت در هایش به روی مؤمنان مذاهب مختلف گشوده بود و این افراد برای اجرای مراسم دینی خود آزادی کامل داشتند. از

حاکم بر آن سرزمین، فیصله یابد و منحصرأباً مشاوره با آن مقام حل شود، اما چنین نشد. مقام حاکم به ناچار چنین تمثیتی را که آشکارا حقوق حاکمیت بر آن سرزمین را نفی کرده بود پذیرفت.

روش بین المللی کردن طبق رأی ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ به اجرا درآمد. پس از خروج قوای بریتانیا که پی آمد آن جنگ اسرائیل و اردن بود و قرار تعلیق جنگ در سال ۱۹۴۹ عملاً بیت المقدس را تقسیم کرد. بدین ترتیب اسرائیل با اشغال بیت المقدس هدف توسعه سرزمینی خود را به فعلیت درآورد. خط تقسیم بیت المقدس به وسیله خطوط آتش بس صورت گرفت که این تقسیمی نبود که جنبه قضایی داشته باشد و مستلزم آن باشد که مقام ذیصلاح از حاکمیت خود بر آن قسمت دست بکشد.

گروهی پنداشته اند که قرارداد نوامبر ۱۹۴۸ و آوریل ۱۹۴۹ بیت المقدس را تقسیم نموده و سازمان ملل متحد نیز آن را تصویب نموده است. استدلال آنها این است که این قرارداد با میانجیگری سازمان ملل منعقد گردیده و شورای امنیت هم آن را تصویب کرده است.

برای بطلان این امر کافی است توجه شود، که متار که فقط تدبیری است موقتی که هیچ حقی را از طرفین تضییع نمی کند. اگر صرفاً بنا به فرض پذیرفته شود که تقسیم بیت المقدس روش حقوق بین الملل بوده است پس باید پذیرفت هجوم مسلحانه ۵ ژوئن ۱۹۶۷ که اسرائیل تمام شهر را تصرف نمود، نقض آشکار آن تقسیم بوده است.

بیت المقدس الحاق شده

اگر گروهی در مقاصد واقعی اسرائیل درباره بیت المقدس شك و تردیدی داشتند ژنرال دایان هر گونه تردیدی را بر طرف ساخت. او پس از تصرف شهر مقابل دیوار ندبه ایستاد و در حالی که خوشحالی خود را پنهان نمی ساخت جملاتی را بیان کرد از جمله اینکه کشور یهود در انتظار الحاق بیت المقدس عرب بود. بیانات او هیچ تردیدی باقی نگذاشت و این واقعیت مسلم شد که اسرائیل می خواهد قومی را از سرزمین اصلی خود آواره گرداند، و به دلخواه خود اجرای مراسم مذهبی را در اماکن مقدسه سازمان دهی نماید. طی اعلامیه ای که مبتنی بر یکپارچه ساختن دو قسمت شهر بود اراده خود برای الحاقی سرزمین های دیگر به اسرائیل را معلوم ساخت. مجمع عمومی سازمان ملل در جلسه فوق العاده خود در ژوئن

شهر محافظت از همه پرستشگاه های مذهبی به راستی تأمین بود حتی سازمانی منظم داشت، زیرا کنگره برلین در ۱۸۷۸ طرز استفاده از بناهای مذهبی و عبادت گاه ها و اجرای آیین های مذهبی را مشخص ساخته بود. بیت المقدس هر چند شهری عربی و مسلمان نشین بود اما هرگز اجازه نداد روش های تبعیضی که باعث رنج یهودیان و مسیحیان می شود در آنجا شکل بگیرد.

اساسنامه بیت المقدس و امکنه مقدس بر آزادی و احترام متقابل و رعایت قانون بنیاد نهاده شده بود. و از این رو همه را خرسند می ساخت. در آن وضع هیچ علتی وجود نداشت تا اساسنامه ای چنین آزادنشانه که همه آزادی ها را در برداشته باشد متروک بشود و روش بین المللی شدن جای آن را بگیرد. با این همه سازمان ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ چنین رأی داد و همانگونه که تقسیم شدن فلسطین را پذیرفت بیت المقدس را هم بین المللی اعلام کرد.

از آزادی تا بین المللی کردن

این موضوع روشن نیست که چرا به شهری که رسماً شهری عربی بود و حاکمیت آن کاملاً مشخص بود و برای اینکه تغییر اساسنامه آن تحقق یابد لاقلاً موافقت مقام حاکم بر آن سرزمین ضرورت داشت روش بین المللی کردن تحمیل شد. کلیه روش هایی که برای بین المللی کردن سرزمینی و یا بخشی از آن انجام می گرفت مقدمه ای داشته است و آن پذیرفتن و رضایت کشوری بوده که از نظر حاکمیت ارضی صلاحیت داشت و حسب قرارداد امتناع خود را از ادامه حاکمیت آن سرزمین ابراز کرده است. برای مثال می توان از بندر طنجه (مراکش) و تریست (ایتالیا) نام برد. اما در مورد بین المللی کردن بیت المقدس هیچ یک از این امور انجام نگرفت و با قدرت حاکم بر آن سرزمین مشاوره ای صورت نگرفت و اساسنامه بر آن تحمیل شد که به موجب آن شهر بیت المقدس در وضع مجزا قرار گرفت و تحت اداره سازمان ملل متحد درآمد.

این شیوه نه تنها در مورد بیت المقدس که در مورد بیت اللحم هم اجرا گردید.

مقامی که مسئول اداره این سرزمین شد موظف بود از علایق روحانی و دینی پیروان سه آیین یکتاپرستی به نحوی که هیچ یک بر دیگری برتری نیابند حمایت کند.

چنین بود راه حل ناصواب قضایی در این مساله ساده در صورتی که سزاوار آن بود که مسأله با احترام به حقوق مقام

موجب تجزیه و متلاشی شدن ملت فلسطین خواهد بود. بعلاوه باید یادآوری کرد که انتقال افراد با موافقت آنان، ولو به طور ضمنی ملازمه دارد؟ واضح است آوارگان تنها يك آرزو دارند، آن هم بازیابی کانون‌های زندگی خود است نه اینکه بیشتر از آن دور شوند و یا اینکه هر امیدی را برای بدست آوردن مجدد آن از دست بدهند. ملت فلسطین موجودیتی مسلم و غیر قابل انکار است اگر بخواهند این ملت را با پراکندن در سرزمین‌های عربی تجزیه و تقسیم کنند غیر از آن نیست که بخواهند این ملت را از صحنه جهانی محو کنند.

موضع کشورهای عربی در ارتباط با آوارگان فلسطینی

کشورهای عربی برخلاف اظهارات صهیونیست‌ها هرگز از انجام تعهدات و الزامات ناشی از همکاری مشترک که آنان را با برادران فلسطینی‌شان پیوند می‌دهد کوتاهی نکرده است. حدود این همکاری محسوس و واقعی و به دلایل سیاسی روشن است. هیچ کشور عربی مسئولیت قتل عام سیاسی ملت فلسطین را از طریق جذب کلیه آوارگان در میان ملت خود بر عهده نمی‌گیرد.

کممک اعراب به آوارگان در وهله اول تهیه نیازهای اصلی آنان بود که این یاری رساندن ناشی از حس برادری میان اعراب و ملت فلسطین بود. چون آن‌ها از يك قوم و امت هستند. کشورهای عربی که اکثریت آوارگان فلسطینی را پناه داده‌اند از سال ۱۹۴۸ به منظور حمایت‌های لازم درباره آوارگان و در نتیجه برای حل مسائل قضایی و اقتصادی و اجتماعی آنها که مسائل مهم و قابل ملاحظه‌ای است تصمیماتی را اخذ کردند. برای اجرای این تصمیمات تدابیری اتخاذ شد تا آوارگان بتوانند به آسانی ملیت کشوری را که ایشان را پذیرفته است کسب کنند تا حقوق و تکالیف اهالی آن کشور را بدست آورند.

به طور مثال کشور اردن در سال ۱۹۴۹ اعلام کرد: اشخاصی که در سرزمین اردن هاشمی اقامتگاه دائم دارند و دارای ملیت فلسطینی باشند واجد ملیت اردن محسوب می‌شوند و به تبع دارای حقوق و تکالیف اهالی اردن می‌باشند.

سایر کشورهای عربی نیز شرایط تحصیل ملیت کشور

۱۹۶۷ این ادعا را محکوم نمود. مجمع عمومی الحاق قسمتی از اردن را محکوم کرد و اسرائیل را دعوت کرد تا کلیه تدابیری را که برای دگرگون ساختن اساسنامه آن شهر اتخاذ کرده است باطل سازد. اسرائیل به هیچ يك از مقررات منع الحاق توجه نکرد و برخلاف آرای سازمان ملل و افکار عمومی جهان همچنان بر سیاست‌های خود پایدار است.

آوارگان عرب فلسطین

داستان فاجعه آمیز فلسطینیان، تنها با مصادره سرزمین‌هایشان خاتمه نیافت بلکه به همراه غصب سرزمین، آنها مجبور به ترك سرزمین خود و خلع ید از اموال گردیدند.

بیش از يك میلیون و نیم نفر که اکثریت رازنان و کودکان تشکیل می‌دادند اعم از مسلمانان و مسیحی در اثر عملی ناروایی مقصد بی‌وسیله زندگانی و محروم از سرزمین‌های مادری در راه‌ها و جاده‌ها سرگردان شدند.

در سال ۱۹۶۴ که دفتر سازمان ملل در شرق نزدیک برای آوارگان فلسطین تشکیل شده بود اعلام کرد، آوارگان در تنگدستی شدید در شرایطی تأثیر آور و در وضعیت وحشت‌زابه زندگی ادامه می‌دهند.^۷

صهیونیست‌ها در مواجهه با این واقعیت می‌گویند وجود چنین مسأله‌ای و دوام آن بر عهده کشورهای عرب است.

به عقیده صهیونیست‌ها اعراب باید آوارگان را بپذیرند و به آنان کمک کنند و آنها را در جمعیت خویش مستحیل نمایند. ادعای صهیونیست‌ها که قضیه آوارگان را انتقال ساده يك عده افراد فرض می‌نماید اگر چه در ابتدا ممکن است عده‌ای زودبلاور را بفریبد، اما در حقیقت يك نیرنگ و فریبکاری سیاسی است. در واقع اگر اسرائیل یهودیانی را که مثلاً از شمال آفریقا آمده‌اند پذیرفته است مسلم است که این جذب مهاجر نه تنها مطلوب او بوده بلکه هدف و مقصود غایی او به شمار می‌رود زیرا برای اینکه بتواند وحدت یهود را عملی سازد ابتدا باید این قوم پراکنده در تمام سرزمین‌ها را در يك سرزمین مشخص و واحد گرد نماید.

آیا اسرائیل نمی‌داند که اثر جذب آوارگان در کشورهای عربی با اثر جذب مهاجرین یهودی در اسرائیل متفاوت است؟

جذب افراد در کشورها که اسرائیل پیشنهاد می‌کند در مورد یهودیان موجب اتحاد است اما درباره فلسطینیان

اموال نابود شده و خسارت دیده غرامت تعیین شود. اشد این مقررات در تصمیم قطعنامه ۱۹۴، در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸ می‌باشد.

به طور کلی مجمع عمومی، بین قبول شدن اسرائیل در سازمان ملل و اجرای تصمیم ۱۹۴ رابطه مستقیم برقرار کرده است. این پیوند در نص ۲۷۳ مورخ ۱۱ مه ۱۹۴۹ که مربوط به پذیرش اسرائیل در سازمان ملل است صریحاً بیان شده است.

مجمع عمومی در تصمیم ۳۹۳ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۵۰ تأکید کرده است که نه بازگشت آوارگان به میهن خود صورت گرفته، نه استقرار مجددشان تحقق یافته و نه ترمیم اقتصادی‌شان انجام گرفته است. تادیه غرامت هم صورت نگرفته است. از آن تاریخ، مجمع عمومی به کرات تذکر داده است مقررات بند ۱۱ تصمیم ۱۹۴ مربوط به بازگشت آوارگان به میهن نیز نتیجه‌بخش نبوده است.

تمام این توییح‌ها هم صهیونیست‌ها را منفعل ساخت، اسرائیل با این روش نه تنها سنگینی مسئولیت را به عهده گرفت، بلکه این حق را برای سازمان ملل ایجاد کرد که بتواند اسرائیل را از محیط خود طرد کند و چون اسرائیل مطمئناً با مراجعت آوارگان به وطن مخالفت می‌ورزد، علیهذا، مفاد این شرط را اجرا نکرده است و با این عمل تصمیمی را که در محضر سازمان ملل پذیرفته از قانونیت انداخته است.

تبعیض نژادی

پس از حمله ۵ ژوئن ۱۹۴۷، هنوز در اسرائیل دویت و پنجاه هزار نفر عرب فلسطینی می‌زیستند و برای این اقلیت رفتاری توأم با تبعیض تحمیل می‌شد. اعراب در مقابل کار مساوی دستمزد مساوی نمی‌گرفتند، همچنین امکانات تعلیم و تربیت و کار برای آنان بی‌اندازه ناچیز بود.

آنان می‌بایستی پروانه عبور داشته باشند و به این ترتیب آزادی عبور و مرورشان به شدت تحت مراقبت و نظارت بود. پروانه عبور را فقط مأموران امنیتی - نظامی تعویض می‌کردند. افراد عرب به محض اینکه در داخل اسرائیل از محلی به محل دیگر می‌رفتند، غایب محسوب می‌شدند و اموالشان مصادره می‌شد.

به علاوه زمانی که گروه تازه‌ای از مهاجران وارد اسرائیل

خود را تسهیل کردند و این امر به هزاران آواره امکان داد تا حقوق و تکالیف مردمان آن کشورها را کسب کنند.

اما اکثریت مردم فلسطین که تنها اشتیاقشان آن است که دوباره به کشور خود بازگردند موافق منحل شدن در این کشورها نیستند.

مدیر دفتر سازمان ملل در شرق نزدیک در سال ۱۹۵۳ طی گزارشی به سازمان ملل متحد بر این موضوع تأکید کرد: وضع جالبی که روحیه آوارگان را پیوسته نمودار می‌سازد و در سیاست دولت‌های خاور نزدیک تأثیر می‌گذارد همانا اشتیاق وافر آوارگان برای مراجعت به موطن خود است.

مردم فلسطین با هم زندگی می‌کنند و از پراکندگی و آوارگی که اسرائیلیان موجب آن بوده‌اند اجتناب می‌ورزند و می‌توان گفت گرچه فعلاً فلسطین عربی به عنوان کشور موجودیت نیافته اما با وجود اردوگاه‌های فلسطینی، فلسطین در هیأت اجتماع‌های متشکل باقی و برقرار است و می‌رود که در آینده نزدیک به یک کشور مستقل تبدیل شود.

آوارگان فلسطینی هیچ نوع تمشیتی را برای وضع فعلی خود نمی‌پذیرند مگر وضعی که حقوق آنان را، حقوقی که مشمول مرور زمان نخواهد شد حفظ کند و به غیر خواسته خود که همان ایجاد کشور و دولت فلسطین است رضایت نمی‌دهند.

بازگشت پناهندگان فلسطینی به وطن، شرط پذیرفته شدن اسرائیل در سازمان ملل متحد

کلیه کشورهای عضو سازمان ملل متحد مطیع الزامات ناشی از منشور سازمان ملل هستند و پس از پذیرش در سازمان باید مقررات آن را محفوظ بدارند.

اسرائیل با این شرط در سازمان ملل پذیرفته شد که برخی از تصمیمات مخصوص مجمع عمومی به ویژه تصمیمات مربوط به آوارگان را به اجرا در آورد. الزامات دشواری که بر عهده اسرائیل بود کیفیت استثنایی داشت و آن به دلیل شرطی بود که نخستین مسئولیت صهیونیسم را مشخص می‌کرد.

مجمع عمومی با استناد به اصولی که ماده ۳ اعلامیه حقوق بشر X مقرر داشته است پیوسته حق بازگشت آوارگان را به میهن خود به رسمیت شناخته است.

مجمع عمومی از سال ۱۹۴۸ توصیه کرد که این امر باید با سریع‌ترین حد ممکن به مرحله اجرا درآید و برای کلیه

متشابهی وضع نمود: «حمایت از تساوی حقوق اقلیت، اصل عدم تبعیض».

مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۰ نوامبر ۱۹۶۳ راجع به حذف هر گونه تبعیض نژادی به اتفاق آراء تصمیمی را تصویب کرد که اسرائیل جزو رأی دهندگان بود. مجمع عمومی در بدو امر در مقام توجه به اصول کلی، تبعیض بین انبای بشر را «به سبب نژاد و رنگ، یا از تبار بومیان محل بودن، را به منزله نفی اصول منشور ملل متحد» شناخت.

آنگاه که مجمع در مقام اجرا قرار گرفت، وقتی تصمیم تصویب شد، مجمع عمومی قبول طریقه‌های عینی و مخصوصی را برای حذف انواع تبعیض‌های نژادی مورد نظر قرار داد.

همچنین مجمع عمومی در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ قرارداد بین‌المللی راجع به الغای هر گونه تبعیض نژادی را پذیرفت. اسرائیل در تاریخ ۷ مارس ۱۹۶۲ به این قرارداد پیوست، بنابراین به این سند رسمی وابسته شد که ماده دوم آن مقرر داشته است: کشورهای امضاء کننده قرارداد، تبعیض نژادی را محکوم می‌دانند و معتقدند با همه وسائل لازم، بیدرنگ، سیاستی را پیروی کنند که هدف آن حذف و الغای هر گونه تبعیض نژادی است. پس تردید نیست که اسرائیل مقررات قراردادی را که از امضاء کنندگان آن بوده نقض کرده است.

در نتیجه رفتار تبعیض آمیز و عمل غیر انسانی که اسرائیل با اقلیت عرب فلسطین می‌کند نقض حقوق موضوعه بین‌المللی است و همچنین ناقض قراردادی است که هر گونه تبعیض نژادی را ممنوع دانسته است و اسرائیل هم آن را امضاء نموده است.

توسعه طلبی صهیونیست‌ها بر مسئولیت سازمان ملل متحد افزوده است.

اسرائیل که به سیاست توسعه طلبانه خود پایبند است مهاجرت یهود را تشویق می‌کند و به حسب قاعده از بازگشت آوارگان به میهن‌شان جلوگیری می‌نماید. سرنویشت بی‌نصیبی که بهره عرب فلسطینی بوده در سطور چنین سیاستی ثبت گردیده است. تبعیض نژادی که افراد عرب فلسطینی در چنگال آن اسیرند هدفی جز تسریع روند عزیمت اعراب از فلسطین به منظور تسهیل استقرار مهاجران یهودی ندارد.

اسرائیل که منطق خاص خود را دارد با هر طریقه و تدبیری که مغایر توسعه طلبی او باشد مخالف است.

می‌شدند ساکنان دهکده‌های عربی از محل خود اخراج و مهاجران جدید جای آنان را می‌گرفتند. همانند قوانین نژادی آفریقای جنوبی، در اسرائیل نیز قانون نژادی به فرمانده قوای مسلح اسرائیل حق می‌دهد هر عربی را که بخواهد تا مدت یک سال تمام بازداشت کند بی آنکه بخواهد دلیل توقیف را به او بگوید. اجرای مستمر این قانون بیان‌کننده علت زندانی بودن برخی از جوانان عرب است.

هدف و قصد دولت اسرائیل از اینگونه اعمال، ایجاد فضای رعب و وحشت، برای متواری ساختن فلسطینیان از مناطق اشغالی و وادار ساختن ایشان به ترک اسرائیل بود.

سیاست تبعیض نژادی اسرائیل، ناقض حقوق بین‌الملل می‌باشد. حقوق بین‌الملل اعمال هر گونه تبعیض را علیه اقلیت‌های هر کشوری ممنوع می‌داند و دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی، اصل عدم تبعیض نژادی و مذهبی را به طور صریح پذیرفته است.

از جمله، این دیوان در رای ۴ فوریه ۱۹۳۳ مربوط به رفتار با مردم لهستان در سرزمین دانزیک^۱ تبعیضی مبتنی بر ملیت و نژاد و زبان را از حیث عمل و چه از حیث حق منسوخ ساخت. همچنین به موجب حکمی دیگر در تاریخ ۶ فوریه ۱۹۳۵ در مورد مدارس آلبانی اعلام کرد: «اتباع اقلیت باید مانند سایر اتباع اکثریت کشور، از تساوی کامل برخوردار باشند». علاوه مقرر داشت: «برای گروه‌های اجتماعی که در کشوری زندگی می‌کنند که از حیث نژاد و زبان یا مذهب با نفوس آن کشور متفاوتند باید امکان زیست مسالمت آمیز و همکاری صمیمانه با مردم آن کشور تأمین شود.» این اصل متضمن آثاری است.

تمام اقلیت‌ها حق دارند که از حیات و آزادی‌های اساسی برخوردار شوند و از حقوق مدنی و حقوق سیاسی آنها حمایت شود. حقوق قراردادی نیز به نوبه خود برای این اصل، مقامی ارجمند پذیرفته است.

تعهدات دو طرفه سازمان ملل متحد نیز، اصل عدم تبعیض را پذیرفته‌اند.

قراردادهای دوجانبه متعدد، اصل عدم تبعیض را پذیرفته بود. اما منشور جامعه ملل نیز که برای حفظ اقلیت‌ها شیوه‌ای پیش‌بینی می‌کرد آن اصل را پذیرفت. در معاهدات صلح سال ۱۹۴۷ نیز این اصل پذیرفته گردید و به رسمیت شناخته شد.

سازمان ملل متحد، در ماده ۷ اعلامیه حقوق بشر، اصول

به خصوص با توصیه‌های سازمان ملل درباره بازگشت مجدد مردم فلسطین به وطن خود، سازمان ملل، به سهم خویش اشتیاق خود را در کمک به آوارگان اثبات کرده است، اما این میل و شوق اثرات قطعی نداشته است. اقدامات انسانی و نیکوکارانه نیز مانند عمل سیاسی سازمان ملل متحد به نحو فاجعه آمیزی ناتمام و ناقص ماند.

شکست سیاسی سازمان ملل متحد

سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ طرح تقسیم فلسطین را تصویب کرد، بنابراین تردیدی نیست که سازمان ملل، مسئول آشوب‌ها و اغتشاشاتی است که موجب مهاجرت ناخواسته فلسطینیان از کانون زندگی خویش گردیده است. سازمان ملل اگر نسبت به آوارگانی از طبقه دیگر مقید به الزامات اخلاقی باشد، دینی که به قربانیان فلسطینی دارد بیش از حمایت ساده از اصل است. چنانکه مجمع عمومی نیز برای آوارگان فلسطینی حق بازگشت به وطن و استفاده از غرامت خساراتی را که بر آنان وارد شده به رسمیت شناخته است.

مجمع عمومی، بنابه تصمیم ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، تضمین حمایت حقوق عرب را در مورد اموالشان توصیه کرده و هر تجاوزی را به حقوق آنان ممنوع دانسته است. اما تصمیم ۱۹۴ به تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۸ چنین مقرر داشته است: «جا دارد که هر چه زودتر به آوارگانی که تمایل دارند، اجازه داده شود به کانون خود بازگردند.» منظور اصلی از این تصویب نامه در واقع بیشتر مدارا با طرفین بود تا حل قطعی مسأله.

بدین ترتیب سازمان ملل متحد، کمیسیون سازش را مأمور حفظ حقوق آوارگان و مایملک آنان کرد و به آن مأموریت داد تا به نام ملل متحد موجبات تسهیل استفاده از کلیه حقوق آوارگان را فراهم آورد. این مأموریت در بند ج تصویب نامه ۱۴ دسامبر ۱۹۵۰ با این عبارت تأیید شده است که کمیسیون سازش باید مشاوره خود را با طرفین ذینفع در مورد اقداماتی که منجر به حفظ حقوق آوارگان و مایملک آنان می شود ادامه دهد.

اما اسرائیل با جمع آوری اموال اعراب و جلوگیری از انتقال آن به خارج، قانون مربوط به اشخاص غایب را در مورد آن اموال اجرا کرد. حال آنکه آوارگان رانمی توان به منزله اشخاص غایب دانست. بلکه اسرائیل است که برخلاف تصمیمات ملل متحد، این کیفیت را بر آنان تحمیل کرده

است.

اسرائیل هیچ يك از تصمیمات سازمان ملل متحد را اجرا نکرد.

همچنین به تصمیم شماره ۹۹ شورای امنیت که در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۵۰ کمیسیون مختلط متراکه موقتی را مأمور رسیدگی به شکایت مصر در موضوع اخراج فلسطینیان کرد و از طرفین، اجرای تصمیمات کمیسیون را در مورد بازگشت آوارگان به دیار خویش را خواست، اعتنایی نکرد.

این تصمیم شورای امنیت نیز مانند سایر تصمیمها به صورت نقشی بی جان بر ورق دفتر باقی ماند. در چنین شرایطی بی جا نیست اگر ادعا شود که تمام این ناهنجاریها که از سوی اسرائیل انجام گرفته است از تصمیم سال ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد درباره تقسیم فلسطین ناشی شده است و آیا این عمل شکستی بزرگ برای سازمان ملل متحد نیست؟ هر سال قضیه آوارگان در دستور کارهای سازمان ملل قرار می گیرد و هر سال سازمان بین المللی، حقوق آوارگان را از نو تأیید و تصدیق می کند اما ابراز حسن نیت برای این مشکل کافی نیست، بلکه باید نظارت بر اجرای تصمیمات با کیفیتهای مناسب و واقعی همراه باشد. فقدان چنین کیفیتهایی علیه اسرائیل موجب شکستهای زیان بخشی گردیده است، و همه چیز را باز یچه تجاوز و ملعبه توسعه طلبی های صهیونیستها که آوارگان قربانی آنهاند، کرده است.

نتیجه گیری

چهارده میلیون یهودی پراکنده در جهان، از طرف اسرائیل و سازمانهای نیرومند آن زیر لوای فرمانبرداری و وفاداری مضاعف سیاسی خواه ناخواه اداره می شوند. بسیاری از یهودیان عملاً و عامداً این مطلب را پذیرفته اند و گاهی فرمانبرداری و وفاداریشان در مورد اسرائیل بیشتر است تا در مورد کشوری که تبعه آنهاند، یعنی در این امر، نظم تقدم را به سود اسرائیل وارونه کرده اند. تصور ذهنی صهیونیستها بر این عقیده استوار است که یهودیان جهان باید موجودیت ملی را در دیار تاریخی دوازده قبیله صورت فعلیت دهند، اسرائیل بر آن است تا به آنچه مایه پراکندگی اوست پایان دهد حتی اگر بیشتر یهودیان، از ترك دیاری که شاهد تولد آنان و نیاکان بسیار دورشان بوده است، برای توطن در سرزمینی ناشناخته، ابراز نفرت کنند. چون بطوری که همه

اشغال شده از حد صلاحیت‌هایی که برای قوای اشغالگر شناخته شده، تخطی کرده و از این رو از اختیارات خود تجاوز کرده است، در سایر مناطق نیز اشغال را به الحاق تبدیل و اساس حقوق بین‌الملل را نقض کرده است. الحاق وقتی قانونی است که قدرت حاکم بر آن منطقه، صریحاً از سرزمین خود که تحت اشغال در آمده است صرف‌نظر کند. چه کسی این توجیه شگفت‌آور را باور کرد؟ بی‌شک به همین علت است که امروز پس از الحاق سرزمینها، که در سال ۱۹۶۷ صورت گرفت، دیگر زحمت توضیح ندارند اعلامیه‌ها با آرامش و اطمینان، ابراز می‌شود، زور و قدرت نظر‌ها را توجیه می‌کند.

مجلس شورای اسرائیل در ۲۷ ژوئن ۱۹۶۷ به الحاق قسمتی از اورشلیم که هنوز عربی مانده بود رأی داد و به این ترتیب، اعتراف کردند که هدف واقعی از تجاوز ۵ ژوئن جز این نبوده است و اگر قبول کنیم اعراب از تصرفات گذشته اسرائیل چشم‌پوشی کنند و فقط راجع به تصرفات حال مدعی باشند، چون، پیوسته تصرف حال، قدیمی می‌شود، بنابراین باید از هر تصرف قدیمی صرف‌نظر کرد و به حال پرداخت و حال نیز بی‌درنگ زمان ماضی خواهد شد.

چه غم‌انگیز و چه منحصر است سرنوشت فلسطین. از فردای نخستین جنگ جهانی که زنجیر استعمار گسست و بذر آزادی اقوام پاشیده شد، بسیاری از ملل اسیر، آزادی از دست رفته را باز یافتند اما فلسطین که در راه استقلال سیر می‌کرد و در همان اوقات که آماده وصول به آن بود از آن محروم گردید. بی‌نظمی تاریخ، کاری را بر خلاف جهت به حرکت درآورد و در سال ۱۹۴۷ مسیر حادثه به نقطه شومی رسید. فلسطین عربی که از سال ۱۹۲۰ دارای حکومت محلی بود و وعده نزدیک استقلال به او داده بودند، نمودار حادثه‌ای استثنایی شد، یعنی حالت شگفت‌انگیز ملتی نوجوان را یافت که در زیر ضرب‌های صهیونیسم مرده متولد شد. سیر سرنوشت فلسطین را با خطای عمدی منحرف کردند. وقوع این فاجعه در جهانی که خود را از تسلط شیطانی اهرمنان اشغالگر رها می‌کند بس دردناک و تحمل‌ناپذیر است. اما شرایط و اوضاع بین‌المللی و رشد فرهنگ سیاسی توده‌های جوان فلسطینی و مبارزه بی‌امان آنها در راه استقلال و آزادی و رهایی از رنج و شکنجه‌هایی که ملت فلسطین طی سال‌ها با گشت و استخوان خود آن را لمس کرده طریق مبارزه را بر علیه غاصبینی که ملتی را از

می‌دانند اسرائیل در شرایط غیرقانونی و دهشت‌زای وجود آمده است حتی اگر بخواهد نیز نمی‌تواند از جستجوی دائمی برای به دست آوردن «فضای حیاتی» چشم‌پوشد.

اسرائیل پس از امحاء فلسطین از نقشه جغرافیای جهان، گستاخانه طرحی را تعقیب کرد که به آسانی موجودیت چندین کشور عربی را از حیث کشورهای مستقل به خطر انداخت. اسرائیل در سه برخورد بزرگ جنگی در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۶۷، ۱۹۵۶ در هر حمله و هجوم، سرزمینی به سرزمین‌های غصبی خود افزود، چون برای تجمع مجدد یهودیان، باید توسعه یافت، و برای این کار باید فلسطینی‌ها را از سرزمین خود بیرون‌راند و برای این منظور باید به آنان هجوم برد. نقشه اسرائیل بزرگ که بر سر در کاخ مجلس تل‌آویو کنده شده است، پیوسته به قانونگذاران اسرائیل مقاصد الحاق طلبی سرزمین‌های دیگران یادآوری می‌کند. این تحریک دائمی و این تجاوز به استقلال و حاکمیت کشورهای همسایه، مایه رسوایی و ننگ کسانی است که عقیده دارند اسرائیل کشوری است آرامش طلب و صلح‌جو و این اعراب فلسطینی هستند که هوس قتل عام مردم اسرائیل را دارند.

توسعه‌یابی اسرائیل طی نیم قرن اخیر که به بلعیده شدن روزافزون قسمت‌هایی از کشورهای مختلف عرب که همگی عضو سازمان ملل متحد می‌باشند و حقوق بین‌الملل، حاکمیت و تمامیت ارضی آن‌ها را تضمین نموده است منجر گردید. این کشورها پیوسته مورد تجاوزند بی‌آنکه اطمینان و اعتمادی داشته باشند که کشوری که پیوسته به آنها تجاوز می‌کند از طرف جامعه بین‌الملل کیفر ببیند یا از تجاوز او جلوگیری شود. بنابه اصول و عقاید سلیم اشغال نظامی که در پی جنگی روی می‌دهد، اساساً کیفیتی موقتی و زودگذر است و برای کشور اشغالگر، صلاحیتی بس محدود ایجاد می‌کند. چنین اشغالی، به حاکمیت کشور، در منطقه‌ای که از طرف نیروی بیگانه اشغال شده است، لطمه نمی‌زند. حقوق بین‌الملل جدید اشغال را به منزله «عارضه‌ای از جنگ که بر قدرت بنا شده است و با قدرت حفظ می‌شود» شناخته است.

پس در این باب، اشغال نظامی با الحاق تفاوت دارد و از آن متمایز است. اشغال نظامی به اشغالگر حق حاکمیت سرزمین اشغال شده را نمی‌دهد اما اسرائیل پس از حمله ژوئن ۱۹۶۷ امروز علاوه بر اینکه در بعضی از سرزمین‌های

۶. مجله الغبا، جلد چهارم، یهود و صهیونیسم، ترجمه م.ح. روحانی ۱۳۴۵.

منابع خارجی:

1. Nivelle. Mandel. auswanderung die juden nach Phlistin, 1959, s. 182.
2. Elmacora. Flix-Die.Volversammlung der Vereinten Nation Beschloss, 1947, s. 168.
3. Waffen stillstand Nahost, 1948, UNO.
4. T. Herzel. Konzejtion des juden staates, München, 1971, s. 76-79.
5. Charta der Vereinten Nation, 1965.
6. Baseler program der zionistische Bewegung, 1940.
7. Geiger. Rudolf. Jüden Flüchtlingen nach Phlistin. Hamburg, 1948, s112-114.
8. K. Dike. Mensch, Umwelt und Natur Zur Prinzipline bildung im Rahmen der vereinten Nationen, Hamburg, 1985, s. 211.
9. Everyman's United Nations, 1964, pp. 15-16.
10. Everyman's United Nations, New York. U.N. Publication, 1968, pp. 91-95.
11. U. N. Commission on Palestine, 1947.
12. United Nations and Work Agency for Palestine Refugees in Near East (UNRWA), 1948.
13. H. Kelsen. allgemein Internationale Recht, Wien, 1957, s.201.
14. Theoder. Herzel. Tages Bücher, Frankfurt, 1948, s.114.
15. Geiger. Rudolf. Geiger. Rudolf. Recht der internationale Beziehungen, 3 Auflage, München, 1981, s. 204.

سرزمین آباء و اجدادی خود را نده است در برابر نسل جدید فلسطین گشوده است و در نهایت ملت فلسطین به حقوق حقه خود که بیش از نیم قرن است توسط صهیونیست‌ها پایمال گردیده است خواهند رسید.

یادداشت‌ها

۱. Philistins از اقوام قدیمی که در آسیا سکونت داشتند و از کرته (Crete) مهاجرت کرده بودند و به فرمان رامسس سوم بین سوریه و مدیترانه ساکن شدند. غزه شهر اصلی آنان بود.
۲. بیزانس: نام قدیم قسطنطنیه
۳. Castillans: بعضی از این اقوام به زبان لادینو (Ladino) که در زبان کاستیلان مشتق است سخن می‌گویند.
۴. پرولتر همان معنی کارگر است که در فرهنگ سیاسی کمونیسم از آن استفاده می‌شود.
۵. H. Kelsen. قوانین ملل متحد ۱۹۵۱ ص ۵۹۶ و ۵۹۷ اتریش
6. UNO - States H. Kelsen- Wien 1951-s- 624
۷. سازمان ملل متحد سند الف ۶۰۱۳ دفتر سازمان ملل در شرق نزدیک برای آوارگان فلسطینی U.N.R.WA گزارش اولیه ژوئیه ۱۹۶۳ و ۳ ژوئن ۱۹۶۵ صص ۴-۵.
۸. دانزیک واقع در لهستان

منابع فارسی:

۱. گنجی، منوچهر - سازمان ملل متحد در تئوری و عمل قسمت مسأله فلسطین، چاپ کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۲، صص ۵۳۵ و ۵۳۷.
۲. قدر، منصور - فلسطین و اسرائیل، ۱۳۴۸، لبنان، صص ۲۶-۲۹.
۳. تاریخ شصت ساله فلسطین، نشر ناشر تهران، ۱۹۶۳، ص ۱۱۳.
۴. براهنی، رضا - عرب و اسرائیل، ۱۳۵۳، انتشارات خوارزمی، صص ۲۲۱.
۵. دکتر انصاری - رضا، مسائل مطروحه در سازمان ملل متحد در مورد تقسیم فلسطین (مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، ۱۳۴۸، نیویورک، صص ۵ و ۶)